

تأثیر گذاری بنیادگرایان اسلامی آسیای مرکزی بر امنیت ملی افغانستان پس از خروج نیروهای بین‌المللی

احمد جانسیز^۱

استادیار گروه علوم سیاسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان

محسن زمانی

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان

(تاریخ دریافت: ۹۴/۲/۲۷ - تاریخ تصویب: ۹۴/۵/۱۱)

چکیده

مقاله حاضر سعی در تبیین این مسئله دارد که چگونه بنیادگرایان اسلامی در آسیای مرکزی می‌توانند امنیت ملی افغانستان را در پی خروج نیروهای بین‌المللی به چالش بکشند. نگارندگان ضمن تمرکز بر دو گروه اسلامگرایان جهادی آسیای مرکزی به نامهای جنبش اسلامی ازبکستان و اتحادیه جهادی اسلامی، اعتقاد دارند انطباق‌پذیری بالایی که این گروه‌ها در پی کوچ اجباری به وزیرستان پاکستان پس از سال ۲۰۰۱ از خود نشان دادند و تغییرات ساختاری و ماهوی که طی این سال‌ها در این گروه‌ها به وجود آمده و ارتباط‌گیری گسترده با دیگر گروه‌های جهادی مستقر در وزیرستان پاکستان، موجب قدرت‌گیری و نفوذ روزافزون این گروه‌ها شده است. به‌طوری‌که ایجاد نشدن نهادهای سیاسی-امنیتی پایدار توسط نیروهای بین‌المللی و به تبع آن ضعف این ساختارها در افغانستان و نبود راهبرد روشن و مشخص از سوی آمریکا در پی خروج از افغانستان و دودستگی و شکاف بین گروه‌های قومی شمال افغانستان و نبود رهبر کارزماتیک بین آنها و در طرف مقابل انسجام و اتحاد بین گروه‌های جهادی آسیای مرکزی با دیگر گروه‌های جهادی فعال در حوزه افغانستان، از اینها گروه‌های بالقوه خطرناکی ساخته است. فرضیه ما در این مقاله این است که دو گروه بنیادگرای اسلامی آسیای مرکزی به نامهای جنبش اسلامی و اتحادیه جهادی اسلامی گروه‌هایی بالقوه خطرناک و تهدیدی جدی برای ثبات و امنیت افغانستان و کشورهای منطقه در پی خروج نیروهای بین‌المللی از افغانستان هستند. در این مقاله ابعاد و احتمالات مختلف این فرضیه یعنی تهدیدآمیز بودن یا نبودن این گروه‌ها بررسی می‌شود.

واژگان کلیدی

گروه‌های جهادی آسیای مرکزی، امنیت ملی افغانستان، بنیادگرایی، جنبش جهادی، اتحادیه جهادی اسلامی.

مقدمه

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در پایان سال ۱۹۹۱م (آذرماه ۱۳۷۰) و ورود کشورهای آسیای مرکزی به عرصه بین‌المللی به‌عنوان بازیگران مستقل آسیای مرکزی و کشورهای آن به موضوع مهمی در محافل سیاسی و علمی تبدیل شدند، به‌طوری‌که قرار گرفتن در مرکز آسیا و قلب اوراسیا و همچنین در تقاطع فرهنگهای گوناگون (ترکی، عربی، اروپایی، چینی و ایرانی) به اهمیت ژئوپلیتیکی این منطقه افزوده بود. در این دوران گذار دولت‌های منطقه با مسائل پیچیده از جمله روند دولت - ملتسازی چالشهای اقتصادی و بحرانهای زیست‌محیطی معضلات مردمسالاری و حقوق بشر جرایم فراملی، قاچاق مواد مخدر، فساد اداری، چالشهای تمامیت ارضی و درگیری‌های قومی و سرانجام احیای دوباره گرایشهای اسلامی دست به گریبان بودند. در این میان پدیده اسلامگرایی در آسیای مرکزی از اهمیت شایان توجهی برخوردار است (احتشامی، ۱۳۸۱: ۴۵) و نگرانیهای زیادی در مورد نقش و جایگاه اسلام و گروه‌های اسلامی در حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جمهوری‌های آسیای مرکزی وجود داشت. احیای دوباره گرایشهای اسلامی به‌طور عام و بنیادگرایی به‌طور خاص سبب بروز تحولات جدیدی در منطقه شده است. در این مقاله در پی بررسی علل گرایشهای بنیادگرایی اسلامی در منطقه آسیای مرکزی نیستیم، بلکه عنوان می‌کنیم متغیر اسلام و اسلام بنیادگرایانه از متغیرهای تأثیرگذار در تحولات سیاسی-اجتماعی کشورهای آسیای مرکزی طی این سال‌ها بوده است، به‌طوری‌که موجب به‌وجود آمدن احزاب و گروه‌های بعضاً اسلامی از نوع بنیادگرایانه آن شده است که خواستار اجرای قوانین شریعت و ایجاد خلافت اسلامی بوده‌اند (خسروی، ۱۳۸۵: ۷۴). در این مقاله بیشتر روی دو گروه عمده جهادی ازبکستان به نامهای جنبش اسلامی ازبکستان^۱ و اتحادیه جهادی اسلامی^۲ متمرکز شده‌ایم. دلیل انتخاب این دو گروه بنیادگرا از کشور ازبکستان وجود بیشترین جمعیت (حدود ۲۷ میلیون نفر) مسلمان و بیشترین تعداد مسلمانان نسبت به دیگر کشورهای آسیای مرکزی بوده است. ازبکستان در بین کشورهای آسیای مرکزی یکنواخت‌ترین جمعیت مسلمان را دارد. مذهب بیشتر مردم سنی حنفی است. اسلام عامل مهمی در زندگی روزمره مردم ازبکستان به‌حساب می‌آید. به‌طوری‌که سیاست، اقتصاد، فرهنگ و تاریخ این کشور را تحت تأثیر قرار داده است (همان). از طرف دیگر دلیل انتخاب دو گروه جنبش اسلامی و اتحادیه جهادی این است که این دو گروه از افراطی‌ترین گروهها در منطقه آسیای مرکزی با ارتباطات گسترده با مسلمانان از کشورهای مختلف مثل روسیه، پاکستان، آلمان، فرانسه، انگلستان، چین، ترکیه و هند بوده‌اند که توانایی

1. Islamic Movement of Uzbekistan (IMU)

2. Islamic Jihadism of Union (IJU)

انجام اموری مثل تبلیغات، استخدام، جمع‌آوری کمک و عملیات تروریستی در دورترین نقاط از وزیرستان پاکستان گرفته تا اتحادیه اروپا و جنوب آسیا و ایالات متحده را داراست که نشان‌دهنده توانایی عملیاتی این گروه‌ها در مقیاس جهانی است. این دو گروه با نشان دادن قدرت انطباق‌پذیری بالا به‌خصوص پس از سال ۲۰۰۱ (حمله نیروهای ائتلاف به افغانستان) و سقوط حکومت طالبان و به رغم از دست دادن پشتوانه مالی و لجستیکی و فکری خود توانسته‌اند با بازیابی مجدد خود در منطقه وزیرستان پاکستان و تغییر در منابع درآمدی و ارتباط‌گیری گسترده با سایر گروه‌های بنیادگرای اسلامی مثل طالبان پاکستان و شبکه حقانی، لشکر جنگجوی ظهور مجدد و عملیات گسترده‌ای در خلال این سال‌ها داشته است. سؤال این مقاله این است که تهدید گروه‌های اسلامی بنیادگرای مذکور بر ثبات و امنیت افغانستان و کشورهای منطقه در پی خروج نیروهای بین‌المللی چقدر جدی است و فرضیه مقاله بر تهدیدآمیز بودن این گروه‌ها صحه می‌گذارد که در ادامه ابعاد و احتمالات مختلف بررسی می‌شود.

چارچوب نظری

بنیادگرایی به‌طور جوهری به معنای محور قرار دادن مفاهیم حداکثری دین یا یک ایدئولوژی در تمام شئون اندیشه و سبک زندگی است. در حقیقت واژه بنیادگرایی به معنای بازگشت به اصولی است که اساس یک ایدئولوژی محسوب می‌شود. این اصطلاح به‌طور خاص به هر گروه بسته ایدئولوژیک گفته می‌شود که حاضر نیست با گروه ایدئولوژیک بزرگ‌تری که خود از درون آن برخاسته است، ادغام شود. بر این اساس که اصول بنیادین که گروه ایدئولوژیک بزرگ‌تر براساس آن پایه‌گذاری شده است، فاسد شده یا جای خود را به اصل دیگری که مخالف ماهیت آن هستند داده است. در همین زمینه بنیادگرایی اسلامی به معنای پایبندی به اصول بنیادی اسلام است؛ برداشت رایجی که امروزه در بیشتر جوامع مسلمان رواج دارد (فرجی راد و خوانساری، ۱۳۹۰: ۵۱). در برداشتی که در غرب از بنیادگرایی اسلامی وجود دارد، برای توصیف افراد و گروه‌های مسلمانی از اسلام‌گرایی به‌عنوان یک ایدئولوژی سیاسی که خواستار جایگزینی قوانین سکولار دولتی با قوانین اسلامی و اجرای قوانین شریعت و ایجاد خلافت اسلامی و سرنگون کردن خشونت‌آمیز دولتهای سکولار یا حتی حمایت از تروریسم اسلامی باشند، نام برده می‌شود. به‌طوری‌که بنیادگرایی اسلامی به‌عنوان یک جریان تندرو مدعی بازگشت به اسلام راستین و عدم سازش با دنیای مدرن در صحنه داخلی کشورها و همچنین در روابط بین‌الملل به‌عنوان یک تهدید و رقیب جدی در جوامع کنونی تبدیل شده است (احتشامی، ۱۳۸۱: ۱۲).

بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی بیشتر از آنکه معنایی دینی داشته باشد، به افراد و گروه‌هایی اشاره دارد که واگرایی شدید نسبت به دولتهای مرکزی و ادارات دینی دولتی دارند و حاضر به اقدامات خشونت‌آمیز برای رسیدن به اهداف خویش هستند. شاید بتوان وجه مشترک همه گروه‌های تندرو در منطقه را مشروع ندانستن دولتهای موجود یا دعوی مشارکت در حوزه قدرت و مخالفت با اسلام دولتی و درخواست بازگشت به بنیادها و ارزشهای اصیل اسلام در جامعه دانست. در واقع آنچه بنیادگرایی اسلامی را از گونه‌های دیگر متمایز می‌کند و مایه تهدیدآمیز بودن آن می‌شود، برداشت یکسره سیاسی و ایدئولوژیک آن از اسلام است و پیروزی و بهروزی کشورهای منطقه را در بازگشت به آن ارزشها می‌دانند و از هیچ الگوی شرقی یا غربی پیروی نمی‌کنند (Balci, 2012: 51)، به طوری که این گروه‌ها سعی در تحمیل ایده‌های خود با استفاده از زور و ترور دارند و در صورت امکان تصرف قدرت هر نوع ایدئولوژی فکری را که مخالف ایدئولوژی آنها باشد نابود خواهند کرد (Morgan, 2013: 72).

بررسی شکل‌گیری و گروه‌های اسلامی بنیادگرا در آسیای مرکزی در بستر حوادث

بنیادگرایی در آسیای مرکزی مسیر تکاملی و رو به رشدی را از سال‌های ابتدایی دهه نود میلادی تا سال ۲۰۱۵ طی کرده است. مسیر تکامل این گروه‌ها به این معناست که از گروه‌هایی محدود محلی و با توان عملیاتی منطقه‌ای در دهه ۹۰ میلادی به سازمان‌هایی پیچیده و چندبعدی و بزرگ با توان عملیاتی گسترده در سراسر نقاط جهان در سال‌های اخیر تبدیل شده‌اند. این گروه‌ها با تطبیق‌پذیری بالا (جنگ منظم یا نامنظم) و ساختار شناور خود و با استفاده از ارتباط‌گیری گسترده با سایر گروه‌های بنیادگرا توانسته‌اند به گروه‌هایی بالقوه خطرناک برای صلح امنیت منطقه و جهان تبدیل شوند (Rashid, 2011: 21). شروع اسلام رادیکال در آسیای مرکزی به دهه هشتاد میلادی در زمان اتحاد جماهیر شوروی باز می‌گردد. به طوری که در پی بروز بحران در ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، اتحاد جماهیر شوروی در اوایل دهه ۸۰ و اعمال سیاست‌های پرسترویکا (اصلاحات اقتصادی) و گلاسنوست (فضای باز سیاسی) از سوی گورباچف موجب شد فعالیت‌های زیرزمینی گروه‌های اسلامی که از سال‌های قبل شروع شده بود، شکل آشکارتری به خود بگیرد. هدف از این نوع فعالیت‌های زیرزمینی در آن مقطع زمانی پروراندن و گسترش این نوع تفکر بود که اسلام و قوانین اسلامی بتوانند نقش عمده‌تری در جامعه و سیاست کشورهای منطقه داشته باشد (کولابی، ۱۳۷۲: ۶۲) و این نوع تفکر در تقابل مستقیم با اسلام سنتی محلی و اسلام دولتی که

به‌طور کامل تحت کنترل مقامات شوروی قرار داشت، قرار می‌گرفت. الهام‌پذیری فکری آن گروه‌ها در آن مقطع زمانی اغلب از دو کانال زیر بوده است:

۱. **جنبش دیوبندی:** جنبش در سال ۱۸۵۱ در شهر کوچک دیوبند ایالت اوتراپرادش که هدف از تشکیل آن جلوگیری از گرایش‌های غیردینی که با سلطه استعمار در شبه‌قاره هند رواج یافته بود تشکیل شد. مبانی این جنبش پاکسازی اسلام از عناصر ناپاک و آیین جهاد به‌عنوان یگانه راه مبارزه با کفر و شرک به‌ویژه مذهب شیعه بوده است. در عین حال دیوبندیها وظیفه خود را تبلیغ اسلام می‌دانستند. دیوبندیه از زمان تأسیس اقدام به تشکیل چهل هزار مدرسه مذهبی در هند، پاکستان و افغانستان کرده است.

۲. **جنبش جهاد عربهای افغان:** که بر ضد نیروهای شوروی بین سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۷۹ به اصطلاح جهاد می‌کردند، در حقیقت سربازان کشورهای مختلف آسیای مرکزی که در قالب ارتش سرخ شوروی در افغانستان حضور داشتند و با ایدئولوژی جهادی مجاهدان افغان آشنا شدند و ضمن بازگشت به کشورهای خود این نوع اندیشه را به هموطنان خود منتقل کردند. فعالیت این گروه‌های زیرزمینی در آن مقطع بیشتر جنبه مطالعات شخصی و بحث و تبادل نظر در زمینه اسلام و قوانین اسلامی داشته و نوعی خواست و تمنای آرمان‌خواهانه و رویایی از بازگشت هویت اسلامی به منطقه بوده است. در سال‌های بعد و در ابتدای دهه نود میلادی و همزمان با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی این افکار به ظاهر ساده و ابتدایی کم‌کم ابعاد عملی‌تری به خود می‌گرفت، به‌طوری‌که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی فرصت طلایی برای گروه‌های اسلامی محقق شد. بدین صورت که در پی ضعف حاکمیت سیاسی به‌همراه ضعف شدید اقتصادی کشورهای آسیای مرکزی نوعی خلأ قدرت در بعضی از مناطق این کشورها به‌وجود آمد. در این میان در ازبکستان و در یکی از زیرمنطقه‌های راهبردی به نام دره فرغانه در مرز ازبکستان - تاجیکستان مسئله شکل حادثتری به خود گرفت، به‌طوری‌که با فروپاشی شوروی و بیکار شدن افراد شاغل در مؤسسات و صنایع اتحاد جماهیر شوروی و فروپاشیدن نظم دولتی و عمومی و به‌تبع آن بروز وضعیت وخیم اقتصادی موجب حاکم شدن هرج و مرج و به‌وجود آمدن گروه‌های جنایتکار و مافیایی برای بهره‌برداری از این وضعیت شد، به‌طوری‌که این گروه‌ها به قتل و غارت اموال، در سطح گسترده می‌پرداختند و موجب بروز بی‌نظمی و هرج و مرج گسترده در آن منطقه شدند.

در این بین گروهی از جوانان محلی تحت رهبری یک روحانی محلی به‌نام طاهر یولداشف یک گروه محلی شبه‌نظامی اسلامگرا به نام عدالت تشکیل دادند که هدف از تشکیل آن عبارت بود از ایجاد نظم و دستگیری و مجازات مجرمان و نظارت بر تنظیم قیمت‌ها در بازارهای محلی. موفقیت اولیه این گروه در ایجاد نظم موجب محبوبیت هرچه بیشتر این گروه و به‌تبع

آن گرایش بیشتر مردم به سمت آنها شده که با بزرگتر و قوی‌تر شدن این گروه و جذب نیروهای جدید در انتهای سال ۱۹۹۱ میلادی خواسته‌های این گروه چیزی فراتر از اجرای عدالت است، به طوری که آنها خواستار اجرای قوانین شریعت نه در دره فرغانه تحت کنترل خود بلکه اجرای آن در سراسر کشور شدند (Tazmini, 2014: 57). در ابتدای سال ۱۹۹۲ و با امید شدن گروه عدالت به رهبری معنوی طاهر یولداشف و رهبری نظامی جمعه نمنگانی از پیوستن به ساختار دولت تازه تشکیل شده اسلام کریموف و نادیده گرفته شدن خواسته‌های خود از سوی دولت مرکزی این گروه اقدام به شورش علیه دولت مرکزی کرد که موفق شدند. بخش وسیعی از منطقه فرغانه را تحت کنترل خود در آورند. در مواجهه با چنین تهدیدی در اوایل سال ۱۹۹۲ دولت تازه تشکیل شده ازبکستان که سیاست خود را بر سرکوب هر نوع حرکت جدایی طلبانه در سراسر کشور قرار داده بود، اقدام به اعزام نیرو و سرکوب شدید گروه عدالت کرد که موجب کشته شدن و دستگیری تعداد زیادی از اعضای گروه شد و باقیمانده اعضای گروه به تاجیکستان فرار کردند و این آغاز هرچه بیشتر رایکالیزه شدن این گروه که هدف نهایی خود را از این تاریخ به بعد نابودی دولت سکولار اسلام کریموف اعلام کرده بودند، شد. مهاجرت به تاجیکستان از سوی بنیادگرایان اسلامی از یک بی‌دلیل نبوده است، چون تاجیکستان نیز پس از استقلال دچار مشکلات عدیده اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بود. احزاب سیاسی اسلامی با دولت مرکزی در حال نزاع و جنگ بودند (۱۹۹۷ - ۱۹۹۲). این نزاع بر اثر شکاف شدید بین نخبگان حاکم و دخالت‌های خارجی (به طوری که ازبکستان و روسیه از نیروهای دولتی و در عین حال ایران و احمد شاه مسعود در افغانستان از نیروهای اسلامگرا حمایت می‌کردند) ابعاد پیچیده‌تری به خود گرفته بود. در نهایت این جنگ داخلی با انعقاد قرارداد صلح در مسکو در سال ۱۹۹۷ با پذیرش واگذاری ۳۰ درصد از پستهای دولتی به اسلامگرایان به پایان رسید. دولت ازبکستان با قرارداد صلح مخالفت کرد و با اعزام نیروهای ارتش به مرز تاجیکستان پیام روشنی را برای اسلامگرایان ازبک صادر کرد که این سناریو در ازبکستان تکرار نخواهد شد و آنها جایی در ساختار قدرت در ازبکستان نخواهند داشت. درحالی که اسلامگرایان تاجیک مصالحه سیاسی را انتخاب کرده بودند. اسلامگرایان ازبک با سرخوردگی از الحاق به روند تقسیم قدرت هرچه بیشتر رادیکال‌تر شدند. نیروهای بنیادگرای اسلامی ازبکستان که حال عنوان جنبش اسلامی ازبکستان را برای خود انتخاب کرده بودند، همچنان در تاجیکستان باقی ماندند.

اما با فشار ازبکستان به تاجیکستان در پی بمب‌گذاری‌های تاشکند در سال ۱۹۹۹ و برملا شدن ارتباطات گسترده این گروه با طالبان (اعزام ۶۰۰ نیروی رزمی از سوی جنبش برای حمایت از طالبان در جهت جنگ با ائتلاف شمال به رهبری احمد شاه مسعود) و با احتمال

اینکه این جنبش در بلندمدت می‌تواند برای امنیت ملی تاجیکستان نیز خطرناک باشد، حاکمان تاجیک را بر آن داشت که از اعضای جنبش بخواهند خاک کشور را ترک کنند. نتیجه آن انتقال کامل جنبش اسلامی ازبکستان شامل جنگجویان به همراه خانواده‌هایشان به افغانستان بود. این عملیات لجستیکی در سایه حمایت تاجیکستان و روسیه انجام پذیرفت (Balci, 2012: 32) که با این مهاجرت مرحله اول از فعالیت‌های اسلام‌گرایان به پایان می‌رسد.

مهاجرت به افغانستان و پاکستان: در طول دهه نود میلادی جنبش اسلامی ازبکستان به رهبری طاهر یولداشف سعی در تثبیت ساختار خود و همچنین ارتباط‌گیری و یاری‌گیری و جلب حمایت سایر گروه‌های بنیادگرا در خارج از کشور می‌کرد، به طوری که یولداشف به عنوان رهبر مذهبی جنبش به کشورهایایی مثل پاکستان، افغانستان و ترکیه برای به دست آوردن ارتباط و پشتیبانی مسافرت می‌کرد، به طوری که بین سال‌های ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۸ ضمن حضور در پیشاور پاکستان و ارتباط با سایر گروه‌های بنیادگرای اسلامی در نهایت به اسامه بن لادن معرفی می‌شود و اولین جرقه‌های همکاری بین آن دو در خلال آن سال‌ها شکل می‌گیرد که در سال‌های آینده و در تحولات پیش رو ابعاد بزرگ‌تر و پیچیده‌تری به خود می‌گیرد. در این مدت روابطی بین گروه‌های جهادی از کشورهای مختلف در حال برقراری بود که فراتر از خواسته‌های ملی جنبش بود و کم‌کم ابعاد بین‌المللی به خود می‌گرفت (Bekova: 2012: 33).

در همین زمینه و با پیش‌زمینه قبلی پس از انتقال به افغانستان در سال ۲۰۰۰ جنبش اسلامی ازبکستان توانست زیرساخت‌های دائمی و ثابتی پیدا کند. جنبش در این مقطع نه تنها در یک اتحاد راهبردی با طالبان افغانستان و القاعده به رهبری اسامه بن لادن قرار داشت و در جنگ علیه اتحاد شمال به رهبری احمد شاه مسعود نیز شرکت داشت، بلکه اکنون می‌توانست با سایر گروه‌های بنیادگرا مثل تحریک طالبان پاکستان، شبکه حقانی و لشکر جنگجوی و حتی با جنبش ترکستان شرقی (اویغورهای چین) ارتباط برقرار کند. جنبش در این مقطع کم‌کم از نظر عضوگیری و سطح فعالیت از ابعاد محلی و منطقه‌ای خارج می‌شد و ابعاد بین‌المللی پیدا می‌کرد. مسئله نگران‌کننده در آن مقطع زمانی قرار گرفتن اعضای جنبش اسلامی ازبکستان در بین خطرناک‌ترین گروه‌های جهادی جهان که حتی ارتباط و وابستگی متقابل در سطح رهبری نیز می‌توانست بسیار فاجعه‌آمیز باشد، در حقیقت با شروع قرن جدید جنبش اسلامی ازبکستان تحت رهبری طاهر یولداشف و رهبری نظامی جمعه‌نمگانی از مبارزان حرفه‌ای تشکیل شده بود که از حمایت مادی و معنوی طالبان افغانستان و القاعده مطمئن بودند (Rashid, 2011: 44).

پس از حمله نیروهای بین‌المللی به رهبری آمریکا، به افغانستان و سقوط طالبان جنبش متحمل خسارت فراوان وارد شد، به طوری که تعداد بسیار زیادی از نیروهایش کشته و تعداد زیادی نیز از جنبش جدا شدند، اما تعداد کم باقی ماندند. حتی با توجه به عفو عمومی دولت ازبکستان

در سال ۲۰۰۱ که راه را برای بازگشت اسلامگراها هموار کرده بود، همچنان مصمم به ادامه مبارزه بودند و راهی مناطق قبیله‌نشین پاکستان شدند. در حقیقت با سقوط طالبان در افغانستان پشتوانه مالی، سیاسی و ایدئولوژیک جنبش از بین رفت و در وضعیت دشوار و با تحمل خسارت فراوان و از دست دادن تعداد زیادی از نیروهای خود و در موقعیت و مکان جدید و دور از مناطق سنتی خود وارد مناطق قبیله‌نشین پاکستان شدند و عملاً بی‌خانمان و بی‌سازمان و بدون توانایی فعالیت شده بودند. هدف نهایی جنبش پس از ورود به مناطق قبیله‌نشین مسئله بقا و حفظ موجودیت بود و مسائل ایدئولوژیک و مبارزاتی در درجه دوم اهمیت قرار داشت. برای دستیابی به این هدف رهبر وقت و زنده جنبش اسلامی (طاهر یولداشف) دو وظیفه عمده داشت: بازسازی سازمانی و ساختاری و کسب منابع جدید درآمدی.

برای بازسازی ساختاری و سازمانی جنبش کسب منابع جدید درآمدی اهمیت ویژه‌ای داشت. جنبش در آن مقطع از چهار منبع مختلف برای کسب درآمد اقدام می‌کرد:

۱. فعالیتهای کسب‌وکار و تجارت مثل کشاورزی، ساخت‌وساز و خریدوفروش که اعضا در پاکستان انجام می‌دادند؛

۲. تجارت و قاچاق مواد مخدر و گرفتن کمک مالی از سایر گروه‌های تروریستی به ازای مشارکت این گروه‌ها در انجام عملیات تروریستی؛

۳. کمکهای مالی و مهاجران جدیدالورود به سازمان یا انتقال پول از پاکستان توسط اعضای گروه که در خارج از پاکستان کار می‌کردند (به‌ویژه کمکهای مالی از اروپا (آلمان، فرانسه هلند، روسیه و آمریکا)؛

۴. موعظه و سخنرانی مذهبی در مساجد مناطق پشتون‌نشین (اعضای جنبش و از جمله طاهر یولداشف) زبان پشتون آموخته بودند (Hadiz, 2013: p.64). اقدامات مذکور موجب شد با وجود تنوع قومی و قبیله‌ای و همچنین پویایی و پیچیدگی منطقه زیرستان به‌علت حضور بازیگران متعدد مثل القاعده اطلاعات ارتش پاکستان (ISI) گروه‌های مافیایی و قاچاق مواد مخدر و دیگر گروه‌های بنیادگرا که چندان از حضور اسلامگرایان ازبک راضی نبودند، این گروه بتواند موقعیت به نسبت محکم و باثباتی را در آن مناطق پیدا کند.

تشکیل اتحادیه جهادی اسلامی (IJU)

اتحادیه جهادی اسلامی ازبکستان یک گروه بنیادگرای اسلامی است که در اواخر سال ۲۰۰۲ از جنبش اسلامی ازبکستان انشقاق یافتند. علت جدا شدن این گروه از جنبش اسلامی ازبکستان را باید در پس‌زمینه قبلی دید، به‌طوری‌که پس از ورود جنبش اسلامی ازبکستان به زیرستان و

اتخاذ راهبرد بقا از سوی طاهر یولداشف اولویت اول حفظ موجودیت جنبش و حفظ پناهگاه‌های امن جنبش در وزیرستان بود.

در این بین پس از ورود اعضای جنبش به وزیرستان تحت فشار ایالات متحده در جهت مبارزه بین‌المللی با تروریسم دولت اسلام‌آباد به‌منظور بیرون راندن تروریستها از منطقه وزیرستان وارد عمل شد. در این میان یک اتحاد راهبردی بین پشتونهای منطقه و جنبش اسلامی ازبکستان شکل گرفت و مرکز ثقل این اتحاد نیز مبارزه با دولت اسلام‌آباد بود. به هر ترتیب مبارزه با دولت سکولار اسلام کریموف در درجه دوم اهمیت در راهبرد سازمان در آن مقطع زمانی قرار می‌گیرد. این تصمیم از سوی طاهر یولداشف تحت تأثیر دو دامنه فکری اتخاذ شد: ۱. **طالبان پاکستانی**: که ایدئولوژی آمیخته با شعارهای ضد غربی، تعصب فرقه‌ای و خشونت انعطاف‌ناپذیر در مقابل دولت اسلام‌آباد داشتند و این‌طور به جنبش اسلامی ازبکستان و رهبران آن فهمانده شده بود که اگر می‌خواهید با ما و در کنار ما و از پناهگاه‌های امن ما استفاده کنید، باید در کنار ما با دولت اسلام‌آباد وارد جنگ شوید. ۲. **راهبرد اسامه بن لادن**: تحت تأثیر نظریه برخورد تمدنها ساموئل هانگتینگتون اعتقاد داشت یک مبارز دائمی و بین‌المللی بین مکتب اسلام و مسیحیت و یهودیت وجود دارد. یک گروه جهادی نباید خود را به مبارزه با یک دولت خاص (ازبکستان) محدود کند و باید وارد مبارزه با ابعاد بزرگ‌تر و جهاد بین‌المللی با کفار شود. یکی از مهم‌ترین علل ورود جنبش اسلامی ازبکستان به افغانستان و در کنار طالبان افغانستان قرار گرفتن و مبارزه با نیروهای بین‌المللی و ناتو به همین مسئله بوده است (Eurasia Daily monitor, 2013).

با این پس زمینه می‌توان علت انشقاق و تشکیل اتحادیه جهاد اسلامی را توضیح داد. بعضی از رهبران جوان جنبش مثل نجمان جلالوف (رهبر وقت اتحادیه جهادی اسلامی) اعتقاد داشتند طاهر یولداشف از اهداف اصلی و اولیه سازمان که مبارزه و براندازی دولت ازبکستان و ایجاد حکومت اسلامی در ازبکستان بوده، عدول کرده و بی‌دلیل خود را وارد منازعات مناطق قبیله‌نشین با دولت اسلام‌آباد کرده است. به همین دلیل گروه اتحادیه جهادی اسلامی به‌منظور مبارزه جدی‌تر با دولت ازبکستان تشکیل دادند (Asia Plus, 2012).

در حقیقت اتحادیه جهاد اسلامی در بستر حوادث پس از سقوط طالبان و استقرار در وزیرستان و در بستر حوادث پس از آن در اختلاف در نوع راهبرد مبارزه بین رهبران جنبش اسلامی ازبکستان به‌وجود آمد. اتحادیه جهادی اسلامی هدف خود از مبارزه را برانداختن دولت ازبکستان تعریف کرده است و از هر فرصتی برای برآورده کردن این هدف خود استفاده می‌کند.

ارتباطات و راهبردها

این مقاله روی دو گروه جهادی بنیادگرای ازبکستان به نامهای جنبش جهاد اسلامی و اتحادیه جهادی اسلامی متمرکز است، اگرچه این دو گروه خاستگاهی از آسیای مرکزی دارند، به مرور زمان ابعاد فعالیت‌هایشان از ابعاد محلی و منطقه‌ای به ابعاد بین‌المللی تغییر کرده است. اعضای تشکیل‌دهنده آنها علاوه بر ازبکها و تاجیکها و ترکمنها که خاستگاهی از آسیای مرکزی دارند، از ملیتهای گوناگون مثل افغانستان، پاکستان و ایغورها از چین و ترکها و داوطلبانی از غرب اروپا به‌ویژه آلمان را در خود جذب کرده‌اند. همچنین گروهی از آمریکا، اندونزی، بروئی و دارالسلام در برخی از رسته‌ها در این گروهها وجود دارند. اما هسته اصلی و رهبری همچنان در اختیار ازبکهاست، به‌طوری‌که رهبر گروه یا امیر مرکز ثقل این گروه است که سازمان را اقتدارگرایانه رهبری می‌کند.

تعداد نیروهای جنبش اسلامی ازبکستان بین ۲۵۰۰-۲۰۰۰ نفر تخمین زده می‌شود و در اتحادیه جهادی اسلامی این رقم بین ۱۰۰ تا ۵۰۰ نفر است. البته محاسبه قدرت و تعداد دقیق شبه‌نظامیان به دلیل جریان ورود و خروج گسترده نیروها از اردوگاههای آموزشی و عدم عضویت رسمی و شناور بودن ساختار و ورود و خروج از سایر گروهها مشکل است. همچنین این واقعیت را نیز باید اضافه کرد که این گروهها از دو بخش شامل عناصر فعال شامل جنگجویان و غیرفعال شامل کودکان، زنان و سالخوردهگان تشکیل شده است که در این تعداد محاسبه نشده‌اند (Seifert, 2013: 66). مسئله بعدی قرار گرفتن در منطقه سوق‌الجیشی و زیرستان شمالی (جنبش اسلامی ازبکستان در میرام شاه و اتحادیه جهادی اسلامی در میر علی قرار دارند) که امن‌ترین محل برای گروههای جهادی اسلامی است و نقطه تلاقی این گروهها محسوب می‌شود که موجب شکل‌گیری همکاریهای عمیق و پیشرفته‌ای شامل انتقال اطلاعات تجربه و انتقال افراد و حمایت‌های مالی بین این گروهها شده است. این گروهها تحت رهبری معنوی شورای بزرگ‌تری به نام شورای کویته قرار دارند که نقش هماهنگ‌کننده دارد. افزایش همکاری بین گروههای جهادی موجب به‌وجود آمدن یک سیستم وابستگی متقابل شده است. البته درست است که این اتحاد و ائتلافها همیشه صورت ثابتی ندارد و در مواقعی به منازعه و درگیریهای موقت منجر می‌شود، نفس حضور این دو گروه در این منطقه به شدت بر توان رزمی و عملیاتی آنها تأثیرگذار بوده و سبب ارتقای قدرت آنها شده است. هسته اصلی جنگجویان در این دو گروه از کهنه سربازان ارتش سرخ شوروی شرکت‌کننده در جنگ افغانستان هستند که در نیروهای مسلح اتحاد جماهیر شوروی خدمت سربازی خود را گذرانده و آموزشهای مبنایی و اصولی دیده‌اند. در عین حال نیروهای جدیدالوورد از ملیتهای مختلف آموزشهای مناسبی را در اردوگاههای آموزشی در وزیرستان می‌بینند. مسئله آموزش در این

گروه‌ها از دوران کودکی برای کودکان اعضای جنبش در مدارس دینی موسوم به علما آغاز می‌شود و با آموزش‌های نظامی در مدارس نظامی به پایان می‌رسد. مسئله بعدی عدم اصرار این گروه‌ها به ایدئولوژی و چارچوب دینی مشخص است. به طوری که این گروه‌ها اجازه می‌دهند داوطلبانی از محیطها و محافل و کشورهای مختلف وارد این گروه‌ها شوند و عدم اصرار آنها بر نوع خاصی از گرایشهای چهارگانه اهل سنت موجب افزایش قدرت مانوردهی و جذب داوطلبان از سراسر جهان شده است. این گروه‌ها سعی می‌کنند در استفاده بهینه از دنیای وب به خصوص اینترنت و شبکه‌های اجتماعی در جهت انتشار افکار و عقاید خود و همچنین با برجسته کردن ضعف و فساد حکومت‌های منطقه مثل دولت کریموف در ازبکستان و همچنین فساد شهروندان غربی یا مشروع بودن جهاد با نیروهای ایساف در افغانستان یا حتی ظلم روا شده به مسلمانان در استان سین کیانگ چین یا مسلمانان میانمار توسط حکومت‌های حاکم در آن کشورها ایدئولوژی خود را بسط دهند (W.Hero, 2013: 70) که این گروه‌ها را قادر می‌کند داوطلبانی از ملیتهای مختلف را به خود جذب کنند. عصر دیجیتالی شدن اطلاعات این امکان را به این گروه‌ها می‌دهد که با توجه به فاصله جغرافیایی بین این گروه‌ها به راحتی به تبادل نظر و تجربه و تخصص بین خود اقدام کنند.

در این استودیوها محصولات صوتی و تصویری در جهت اهداف سازمان تولید می‌کنند. این گروه‌ها علاوه بر اینها حضور فعال در یوتیوب و آپلود کردن ویدئوهای تبلیغاتی از دیگر اقدامات آنان بوده ضمن اینکه این گروه‌ها دارای استودیوهای تبلیغاتی هستند. مثل استودیو رجندالله که به جنبش اسلامی و بدوال توحید که به اتحادیه جهادی تعلق دارند، در طول این مدت ۱۷۰ فیلم تبلیغاتی تولید کرده‌اند (Bekova, 2014: 33).

تأثیر گروه‌های جهادی بر امنیت ملی افغانستان و کشورهای منطقه در پی خروج نیروهای بین‌المللی

کشورهای آسیای مرکزی (قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان) از نزدیک مسائل سیاسی افغانستان را رصد می‌کنند.

کارشناسان امنیت در این کشورها اعتقاد دارند خطر گروه‌های جهادی اگر تنها تهدید موجود پس از خروج نیروهای بین‌المللی نباشد، می‌تواند یکی از مهم‌ترین این تهدیدها باشد. این عده بررسی سناریوهای مختلف از جمله تشکیل یک شبه دولت در منطقه حائل بین شمال افغانستان و جنوب تاجیکستان و ازبکستان از احتمالات موجود است؛ ادامه نظامی‌گری در کنار طالبان و حفظ دفتر مرکزی در وزیرستان پاکستان و کنترل یک منطقه جمع‌وجور در جنوب افغانستان؛ احتمال استفاده از تشبهای موجود در کشورهای افغانستان و آسیای مرکزی و

فرسایش دولت و زیر سؤال رفتن مشروعیت آنها در درازمدت و به دست آوردن فرصت برای زدن ضربه نهایی.

در این قسمت عوامل تأثیرگذار بر احتمال تأثیرگذاری نیروهای بنیادگرا آسیای مرکزی بر امنیت کشورهای منطقه بررسی می‌شود. با توجه به قرابت جغرافیایی کشور افغانستان با کشورهای آسیای مرکزی نوع عملکرد و روند رو به رشد این گروه‌ها طی ادوار گذشته این گروه‌ها را به سازمانهایی با ساختار پیچیده که توانسته‌اند خود را با شرایط مختلف وفق دهند تبدیل کرده است. با توجه به مباحث مذکور روند تحولات آینده به وضعیت ثبات در کشورهای هر دو سوی درگیر در این موضوع بستگی دارد. در صورتی که براساس گزارش‌های گروه بین‌المللی بحران دولت افغانستان پس از خروج نیروهای بین‌المللی سقوط خواهد کرد (ICG, 2014). هرچند سخن گفتن از سقوط دولت در افغانستان پس از سی سال جنگ و خونریزی سخت و دشوار و بسیار ناامیدکننده است. اما واقعیت با آرمانها و خیال ما فرق دارند و با انکار تغییر نخواهد یافت. موضوع امنیت سال‌هاست که بزرگ‌ترین چالش در برابر دولت و ملت افغانستان است و تاکنون با گذشت پانزده سال از ورود نظامیان خارجی به این کشور دولت افغانستان و نیروهای بین‌المللی هنوز نتوانسته‌اند این مشکل را از پیش روی دولت افغانستان بردارند. همزمان با خروج نیروهای ناتو از افغانستان فرصت ناامنسازی برای گروه‌های بنیادگرا در آن کشور و دیگر کشورها فراهم می‌شود. بدین ترتیب گروه طالبان افغانستان همراه با القاعده در مناطق پشتون‌نشین جنوب و نیروهای جنبش اسلامی ازبکستان و اتحادیه جهادی اسلامی در مناطق شمالی افغانستان از هر فرصتی برای بی‌ثبات و متشنج کردن اوضاع امنیتی کشورهای منطقه استفاده خواهند کرد و بدین ترتیب نیروهای امنیتی افغان محک جدی خواهند خورد و دولت به شدت از نظر روانی تحت فشار قرار خواهد گرفت. این ضعف روانی دولت موجب خواهد شد مخالفان دولت مجال بیشتری برای سازماندهی پیدا کنند (Dimaior, 2014: P:71). پیش‌بینی احتمال وقوع جنگ داخلی در افغانستان برای فرماندهان ناتو که خود را به تدریج آماده واگذاری کنترل امور امنیتی به نیروهای افغان و ترک افغانستان می‌کنند، بسیار آزردهنده است. به باور بسیاری از کارشناسان با رفتن نیروهای آمریکایی، نیروهای نظامی دولت در جنوب و شرق و بعضاً شمال کشور توانایی مقاومت در برابر طالبان را نخواهد داشت و افتادن این مناطق به دست طالبان و سرانجام واژگونی دولت حاکم در پی به محاصره در آوردن شهرهای بزرگ اجتناب‌ناپذیر خواهد بود (ICG, 2014).

یکی از مهم‌ترین متحدان طالبان در این پروسه بنیادگرایان افراطی آسیای مرکزی (دو گروه مذکور) است، به طوری که افغانستان از مناطق راهبردی فعالیت این دو گروه بوده است که در آنجا اقدام به استخدام داوطلبان و مبارزه با دولت مرکزی در شمال افغانستان طی چند سال

گذشته کرده‌اند. به طوری که عملاً به جناح ازبک گروه طالبان تبدیل شده‌اند و علاوه بر به خطر انداختن امنیت ملی افغانستان و جنگ علیه نیروهای ایساف برای کشورهای آسیای مرکزی چین و روسیه نیز مشکل ساز شده‌اند.

با توجه به حضور پررنگ اقوام تاجیک ازبک و ترکمن در شمال افغانستان و در مقابل حضور کم‌رنگ پشتونها در قسمت‌های شمالی افغانستان عملکرد و نفوذ نیروهای طالبان به علت پشتون بودن در آن مناطق کمتر خواهد بود که بی‌شک قادر به عضوگیری و بعضاً انجام عملیات نخواهند بود. ولی نیروهای جهادی ازبک به دلیل قرابت قومی نفوذ بسیار زیادی در مناطق شمالی افغانستان دارند و در آنجا اقدام به عضوگیری و بعضاً انجام عملیات می‌کنند. تاکنون جنبش اسلامی ازبکستان و اتحادیه جهادی اسلامی به طور عمده در حال مبارزه در شهرهای قندوز، بلخ، بغمان، سمنگان، جوزجان، فاریاب، بدخشان و بادغیس که در مرز ازبکستان و ترکمنستان و تاجیکستان قرار دارد، بوده‌اند (Balci, 2014: 12).

باید توجه داشت که این گروه‌ها در مناطقی اقدام به عضوگیری و انجام عملیات می‌کنند که به شکل سنتی مخالف طالبان هستند و این از مختصات خاص این گروه‌هاست. در حقیقت حضور گروه‌های جهادی ازبک چالش جدی برای نیروهای ایساف و نیروهای امنیتی افغان است. شمال کشور که انتظار می‌رفت یکی از نقاط امن و باثبات کشور باشد، اکنون به یکی از مناطق بحران‌زده تبدیل شده است. حملات صورت گرفته در سال ۲۰۱۳، ۳۶ مورد و در سال ۲۰۱۴، ۴۱ و تا اواسط سال ۲۰۱۵، ۱۸ مورد بوده است که حکایت از فعالیت گسترده و رو به رشد این گروه‌ها دارد. از جمله این حملات می‌توان به اقدام حملات انتحاری متعدد مثل استفاده از زنان انتحاری به گروه بازسازی آمریکایی در دره پنج شیر اشاره کرد. اقدام در به دست گرفتن سد شهر فاریاب و زدو خورد در می ۲۰۱۳ در بدخشان و حمله به مقر پلیس در استان قندوز در مارچ ۲۰۱۲ و در جدیدترین حمله در سپتامبر ۲۰۱۵ شورشیان توانستند کنترل شهر قندوز مرکز ایالت قندوز را چند روز به تصرف خود درآورند. در حقیقت این گروه‌ها در صدد ایجاد یک دولت در سایه در قسمتهایی از شمال افغانستان و جنوب کشورهای آسیای مرکزی هستند. در حقیقت با گسترده شدن دامنه مبارزه و انتقال نیروها از مناطق بحران‌زده جنوب کشور به شمال و شرق کشور فشار از نیروهای طالبان مستقر در جنوب کاسته و دامنه عمل بیشتری در اختیار آنها قرار گرفته است. از دیگر عوامل تأثیرگذار نبود رهبر کاریزماتیک و قدرتمند بین رهبران قومی در شمال (مرگ برهان‌الدین ربانی در سپتامبر ۲۰۱۱ این روند را تشدید کرد) و موجب دودستگی و اختلاف بین اقوام مستقر در شمال افغانستان شده است. در افغانستان قومیت‌های زیادی (بیش از ۵۰ قومیت) وجود دارد. در این میان چهار قوم در مناطق جغرافیایی خاص خود استقرار یافته‌اند. قومیت پشتون در شرق و جنوب افغانستان به مرکزیت

شهرهای قندهار و جلال‌آباد قومیت تاجیک در مناطق شمال و غرب و قومیت ازبک در منطقه مزار شریف و هزارجات در منطقه مرکزی استقرار یافته‌اند. با توجه به تسلط قوم پشتون بر سایر اقوام و تسلط این قوم به مراکز اصلی سیاسی، امنیتی و اقتصادی (هر دو رئیس‌جمهور افغانستان حامد کرزای و اشرف غنی احمد زی پشتون هستند) موجب سرخوردگی اقوام و گروه‌های دیگر و یکی از عوامل بسیار مهم هرچه بیشتر رادیکالیزه شدن این اقوام و جذب در گروه‌های بنیادگرا مثل IMU و IJU شده است. در حقیقت تضاد قومیتی و در اولویت قرار دادن منافع قومی بر منافع ملی یکی از عوامل تشتت بین گروه‌های قومی در افغانستان بوده است. از دیگر عوامل مؤثر عملکرد نیروهای امنیتی افغانستان است، به طوری که موفقیت در افغانستان منوط به توانایی‌های این نیروها در تأمین امنیت داخلی کشور است که بتوانند از خیزش دوباره گروه‌های جهادی در اقصی نقاط کشور جلوگیری کند (ICG, 2014).

در همین زمینه هدف ناتو افزایش نیروهای افغان در سطحی است که این نیروها بتوانند بدون حضور نیروهای خارجی علیه طالبان بجنگند و از بازگشت گروه‌های تروریستی بین‌المللی به افغانستان جلوگیری کنند. در حال حاضر نیروهای امنیتی افغان ۳۵۲۰۰۰ سرباز در حال خدمت هستند که براساس برنامه‌های ناتو قرار است نیروهای امنیتی افغان تا سال ۲۰۱۷ به کمتر از ۲۸۵۰۰۰ نفر کاهش یابد. قرار است این کاهش برنامه‌ریزی شده طی دو سال اول پس از عملیات رزمی ناتو در این کشور عملی شود. درست در زمانی که کشور بسیار آسیب‌پذیر خواهد بود و در مورد سرنوشت ۶۷۰۰۰ نظامی آموزش دیده و جوانی که در زمان این کاهش از بدنه نیروهای امنیتی جدا می‌شوند و به شغل نیاز دارند، برنامه مشخصی وجود ندارد و با بیکاری حدود ۳۵ درصد موجود در افغانستان و فراهم نکردن فرصتهای کاری برای اعضای سابق نیروهای امنیتی افغان می‌تواند آنها را به سمت گروه‌های شورشی سوق دهد. برنامه‌ریزی ناتو برای کاهش تعداد نیروهای امنیتی افغان براساس نگرانیهای مالی کشورهای غربی اتخاذ شده است نه براساس ارزیابی واقع‌بینانه در مورد نیازهای امنیتی افغانستان (Epkenhans, 2013: 70).

از دیگر عوامل مؤثر انسجام و ارتباطات گسترده بین گروه‌های جهادی است، یعنی در مقابل تشتت و دودستگی بین جنگ‌سالاران و رهبران قومی شمال افغانستان و ضعف عمومی حاکم بر دولت افغانستان اتحاد و انسجام گروه‌های جهادی در حال افزایش است، به طوری که اتحاد راهبردی بین گروه‌های جهادی ازبک با تحریک طالبان پاکستان، شبکه حقانی طالبان پاکستانی و القاعده وجود دارد و همین طور در اواسط سال ۲۰۱۴ جنبش جهاد اسلامی و اتحادیه جهاد اسلامی با رهبر گروه دولت اسلامی عراق و شام (داعش) نیز بیعت کردند؛ این

بیعت و تأثیرپذیری فکری و مالی تاکتیکی از این گروه چندان نشانه خوبی برای کشورهای منطقه نیست (Seifert, 2014: 51).

علاوه بر این مسائل از نظر ژئوگرافی مرز متخلخل و نفوذپذیر بین افغانستان و کشورهای آسیایی از عوامل بسیار مهم و آسیب‌پذیر این کشورها در مقابل هجوم اسلامگرایان است. مرز آبی بین تاجیکستان و افغانستان رودخانه پنجی است که اسلامگرایان به راحتی می‌توانند از آنجا عبور کنند و با توجه به حضور گسترده ساکنان محل سنی در دو سوی مرز یعنی دره فرغانه از طرف تاجیکستان و سنیهای افغان به جز منطقه بدخشان که شیعیان اسماعیلی حضور دارند، بر آسیب‌پذیری این منطقه افزوده است. به طوری که در مارچ ۲۰۱۳، سی مخالف افغان قصد ورود غیرقانونی به مرز تاجیکستان را داشتند که با مقاومت مرزبانان مواجه شدند. بیست‌ودو تلاش ناموفق نیز در سال ۲۰۱۳ برای ورود از سوی اسلامگرایان گزارش شده که این رقم در سال ۲۰۱۴ چهل‌وسه مورد بوده است. مجموع این عوامل موجب شده است مرز بین کشورهای آسیای مرکزی و افغانستان بسیار آسیب‌پذیر جلوه کند (Sakai, 2014: 40).

نتیجه

در این مقاله ضمن مروری بر روند شکل‌گیری و رشد گروه‌های اسلامی بنیادگرا در آسیای مرکزی از دهه هشتاد میلادی تا به امروز نشان دادیم که این گروه‌ها از فعالیت‌های ساده زیرزمینی تا گروه‌هایی پیچیده پیش رفتند. نتیجه بخش اول مقاله این است که این گروه‌ها اکنون به گروه‌های بالقوه خطرناکی تبدیل شده‌اند که مترصد فرصت هستند. شاید این فرصت خروج نیروهای بین‌المللی از افغانستان باشد که به تکرار سناریو دولت اسلامی عراق و شام (داعش) که منطقه حایل را در مرز بین عراق و سوریه تصرف کرده و اعلام خلافت کردند منجر شود، هشدار جدی است برای کشورهای منطقه در جهت عدم تکرار آن سناریو. اعتقاد نگارندگان بر آن است که اگر گروه‌های اسلامی بنیادگرای آسیای مرکزی تنها تهدید موجود پس از خروج نیروهای ایساف از افغانستان نباشد، می‌تواند یکی از مهم‌ترین تهدیدهای موجود باشد و باید این تهدید از سوی دولت‌ها و کارشناسان مسائل راهبردی و امنیتی جدی تلقی شود. عوامل مؤثر بر جدی بودن این تهدید به مسئله ثبات در کشورهای آسیای مرکزی و افغانستان بستگی دارد. به طوری که از عوامل موجود نگران‌کننده در افغانستان ضعف ساختارهای سیاسی و امنیتی در افغانستان و فساد و بی‌قانونی گسترده و توانایی ناکافی نیروهای امنیتی برای مقابله با بنیادگرایان اسلامی است و با وجود انعقاد توافق امنیتی بلندمدت بین آمریکا و افغانستان راهبرد روشنی از سوی نیروهای ناتو برای حفظ وضعیت به نسبت باثبات امروزی وجود ندارد. اختلافات قومی بین اقوام مختلف افغانستان از دیگر عوامل مؤثر

است. به طوری که برای این گروه‌ها استفاده از اختلافات قومی با توجه به تسلط و نفوذ گسترده قوم پشتون در ارگان‌های مهم دولتی و به بازی گرفته نشدن اقوام دیگر موجب شده گروه‌های اسلامی بنیادگرای آسیای مرکزی بتوانند از این شکاف قومی به نفع اهداف خود بهره‌برداری کنند. از عوامل مؤثر دیگر تشتت بین گروه‌های قومی شمال است، به طوری که با ترور برهان‌الدین ربانی رهبر تاجیک‌های شمال در سال ۲۰۱۱ رهبر کاریزماتیک دیگری ظهور نکرده است که اقوام مختلف بتوانند حول آن شخصیت اجماع کنند. به طوری که عبدالرشید دوستم که هم‌اکنون معاون رئیس‌جمهور افغانستان است، نتوانسته گروه‌های قومی را وارد اتحاد راهبردی کرده و بر سر اهداف ملی دور هم جمع کند. از طرف مقابل گروه‌های اسلامی بنیادگرای مورد نظر ما در این مقاله یعنی جنبش اسلامی ازبکستان و اتحادیه جهادی اسلامی ضمن اینکه در اتحاد راهبردی با سایر گروه‌ها بنیادگرا هستند، در اهداف خود مصمم بوده و مترصد فرصت برای بی‌ثبات کردن منطقه‌اند. در این بین بیعت کردن سران گروه‌های اسلامی بنیادگرا در آسیای مرکزی با به اصطلاح خلیفه گروه دولت اسلامی عراق و شام (داعش) و الهام‌پذیری این گروه از راهبرد این گروه در غصب قدرت در قسمت‌هایی از غرب عراق و شرق سوریه و حمایت فکری و مالی و تاکتیکی از سوی داعش به این گروه‌ها نشانه و سیگنال‌های خوبی نیست. در مقابل کشورهای آسیای مرکزی به‌ظاهر باثبات‌ترین؛ شکافهای سیاسی و اجتماعی اقتصادی دارند که در ساختار آنها نهفته است که ساختار آنها را نسبت به هر نوع شوک پیش‌بینی‌ناپذیر ناپایدار می‌کند. مثلاً با توجه موفقیت‌های اقتصادی قزاقستان هنوز این کشور نتوانسته مشکل رادیکال محافل سنی در غرب کشور را حل کند. تنشهای اجتماعی با پس‌زمینه‌های اجتماعی و همچنین مسئله جانشینی نور سلطان نظر بایف از عوامل تنش‌زا و بهره‌برداری این گروه‌ها از این موقعیتها به نفع خود است.

ازبکستان در این بین شرایط ویژه‌ای دارد. به دلیل حضور اکثریت مسلمان و وجود قسمت اعظم مناطق متشنج دره فرغانه در این کشور و با توجه به اینکه خاستگاه اصلی گروه‌های اسلامی جهادی مورد بحث در مقاله ما یعنی جنبش اسلامی و اتحادیه جهادی اسلامی از این کشور بوده که هدف خود را سرنگون کردن دولت اسلام کریموف اعلام کرده‌اند و اولین هدفی است که اسلام‌گرایان قصد هدف قرار دادن آن را دارند. مسئله سرکوب شدید اسلام‌گرایان از موضوعات مهمی است که موجب رادیکال‌تر شدن هرچه بیشتر گروه‌های اسلامی شده است. برای مثال مسئله اندیجان در سال ۲۰۰۵ که در پی دستگیری سران گروه اسلامی صوفی مسلک اکرمیه پیش آمد و موجب تنشهای شدید بین دولت و اسلام‌گرایان شد و متعاقب آن سوء استفاده اسلام‌گرایان رادیکال از این وضعیت از نمونه‌های بارز استفاده از شکاف و تنشهای موجود در ساختار دولت‌ها به نفع منافع خود است. علاوه بر این مسئله

جانشینی بعد از اسلام کریموف و مبارزه بر سر قدرت بعد از آن بین نخبگان و جنگ داخلی می‌تواند از عوامل تنش‌زا قلمداد شود. قرقیزستان جدا از اینکه از ضعف کلی حکومت در ساختارهای اقتصادی و اجتماعی رنج می‌برد و نتوانسته شکاف بین شمال و جنوب این کشور را حل کند که منبع تنش‌های جدی در این کشور بوده است. مثل وقایعی که در سال ۲۰۱۰ در این کشور اتفاق افتاد و گروه‌های اسلامی در جنوب این کشور سعی داشته‌اند از این تنش‌ها بهره‌برداری نمایند.

تاجیکستان از بین چهار کشور بیشترین درگیری را با اسلامگرایان دارد و از نظر اقتصادی ضعیف‌تر است و فرسایش دولت موجب بی‌ثباتی هرچه بیشتر اوضاع شده است. در عین حال تنش‌های مرزی بین تاجیکستان، ازبکستان و قرقیزستان از جمله عوامل تنش‌زا بین این کشورهاست. نگارندگان بر این اعتقادند که برای کاهش تهدید اسلامگرایان پس از سال ۲۰۱۴ اعمالی از سوی دولت‌های آسیای مرکزی انجام گیرد، از جمله افزایش عملیات کنترل مرزی برای جلوگیری از هجوم اسلامگرایان؛ در اولویت قرار گرفتن گسترش همکاری با سازمان همکاری شانگهای؛ تشکیل نیروی واکنش سریع در میان کشورهای مشترک‌المنافع.

در بعد سیاسی نیز رهبران آسیای مرکزی باید از اشتباهات گذشته خود و به‌خصوص از سرنوشت بعضی از سران کشورهای خاورمیانه عربی درس بگیرند و در جهت اصلاحات سیاسی، اجتماعی و مذهبی گام بردارند. ممکن است ترویج اسلام سنتی - دولتی در کوتاه‌مدت کارساز باشد. اما ادامه این وضعیت در بلندمدت کارساز نخواهد بود. انتظار دولت‌ها در طول این مدت از مردمانشان که مسلمان سنی و صوفی مسلک با گرایش‌های معتدل هستند، عدم جبهه‌گیری سیاسی بوده است که این وضعیت نمی‌تواند ادامه یابد و باید مطالبات دینی مردم را پاسخگو بود. بی‌تفاوت بودن و صورت مسئله را پاک کردن راه‌حل مشکل در درازمدت نیست و باید سعی در جذب اسلامگراهای تندرو در یک پروسه سیاسی کنند و از خطر رادیکال‌تر شدن هرچه بیشتر آنها جلوگیری به عمل آورند. در کل تهدید اسلامگرایان تندرو آسیای مرکزی اگر تنها تهدید پس از خروج نیروهای بین‌المللی از افغانستان نباشد، می‌تواند یکی از مهم‌ترین تهدیدها باشد که در صورت عدم مدیریت صحیح و منطقی از سوی سران دولت‌های منطقه به فاجعه منتهی خواهد شد.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. احتشامی، انوشیروان (۱۳۸۱) بنیادگرایی اسلامی و اسلام سیاسی، ترجمه محسن اسلامی، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۱۸.
۲. خسروی، غلامرضا (۱۳۸۵) در آمدی بر بنیادگرایی اسلامی، مطالعات راهبردی، شماره اول، بهار.

۳. فرجی راد، عبدالرضا و خوانساری، جواد (۱۳۹۰) از ظهور اسلام در خراسان بزرگ تا بنیادگرایی در آسیای مرکزی، پژوهشنامه خراسان بزرگ، شماره ۳.
۴. کولایی، الهه (۱۳۷۶) سیاست و حکومت در آسیای مرکزی، تهران: سمت.

(ب) خارجی

5. Asia Plus (17.11.2012), 'Shuroi Ulama establishes length of beard for Muslims in Tajikistan', News.tj, November 17, 2012, <http://news.tj/en/news/shuroi-ulamaestablishes-length-beard-muslims-tajikistan> (accessed December 14, 2013).
6. Balcı, B. (2012), 'The rise of the Jama'at al Tabligh in Kyrgyzstan: the revival of Islamic ties between the Indian subcontinent and Central Asia 61-76.
7. Cornell, S. (2014), 'The Narcotics Threat in Greater Central Asia: From Crime-Terror Nexus to State Infiltration?', *China and Eurasia Forum Quarterly*, 4 (1), 37-67.
8. Di Maio, M.; Abenstein, J. (2011), 'Policy Analysis: Tajikistan's Peacebuilding Efforts through Promotion of Hanafi Islam', *Journal of Peacebuilding and Development*, 6 (1), 75-79.
9. Epkenhans, T. (2011), 'Defining normative Islam: some remarks on contemporary Islamic thought in Tajikistan – Hoji Akbar Turajonzoda's Sharia and society', *Central Asian Survey*, 30 (1), 81-96.
10. Eurasia Daily Monitor (2.7.2012), Islamic Radicalism in Kazakhstan: Myth or Reality *Eurasia Daily Monitor*, Vol. 9-125.
11. Eurasia Daily Monitor (25.9.2012), Islamic Extremist Group Jamaat Ansarullah Overcomes Tajikistan's Inter-Tribal Conflicts, *Eurasia Daily Monitor*, Vol. 9-174.
12. Eurasia Daily Monitor (3.10.2013), Will the Fergana Valley Become a Hotbed of Destabilization in Central Asia?, *Eurasia Daily Monitor*, Vol. 9-180.
13. Hadiz, V. R.; Teik, K. B. (2011), 'Approaching Islam and politics from political economy: a comparative study of Indonesia and Malaysia', *The Pacific Review*, 463-485.
14. ICG (International Crisis Group), (2014), *Asia Report*.
15. Ismailbekova, A.; Nasritdinov, E. (2012), 'Transnational Religious Networks in Central Asia: Structure, Travel and Culture of Kyrgyz Tablighi Jama'at', *Transnational Social Review*, 2 (2), 177-195.
16. Morgan, G.; Poynting, S. (2012), *Global Islamophobia: Muslims and Moral Panic in the West*, Ashgate.
17. Rashid, A. (2012), *Jihad: The Rise of Militant Islam in Central Asia*, Penguin Books.
18. Sakai, M.; Fauzia, A. (2014), 'Islamic orientations in contemporary Indonesia: Islamism on the rise?', *Asian Ethnicity*, 15 (1), 41-61.
19. Seifert, A.; Usabaliyev, E. (2010), 'Relations between the State and the Muslim Community in Central Asia: Overview, Analysis, Practical Co-operation in Kyrgyzstan' in: *OSCE Yearbook 2010*, 157-164.
20. Tazmini, G. (2001), 'The Islamic Revival in Central Asia: A potent force or a misconception?', in *Central Asian Survey*, 20 (1), 63-83.
21. Wolters, A. (2012), 'Religion in Kyrgyzstan', in: Porsche-Ludwig, M. / Bellers, J. (ed) *Handbuch der Religionen der Welt*, Verlag Traugott Bautz.
22. Wolters, A. (2013), *Islamic Finance in the States of Central Asia: Strategies Institutions, First Experiences*, PFH Research Papers, 2013-1. 26.